





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شخصه اندکی رسول مبارک و لا اعتنا بکتاب مبینی الی التوبه اختیار آن  
 و انکار و انحراف الی هر خطا و سبقتو السید الهی عین رب الشفی و مهدی به سعید  
 و کمال و علی محمدن الهی صادر است من انشاء السلام و الا و بارک الله  
 الیه و عید که بر فی راتبه الاضیق و فی صفاته فرید الا کرمه الا الکاف و لا یون  
 به الا ارشد و علی الرواحیه مدین شاع لبعیم السلام بالبرکات السید  
 مدبیر الیه یحیی اعمالهم و فی عاقبتهم بالبرکات مدین و الناس ثابرا و رسول  
 و القوان الجیه اما بعد صدیق خا و علماء الدرام الممتکب کحل الدیو علی  
 خفی الی نسب منسب الیه اندک و در بی که چون بر عهد امانت محمد  
 انحضرت صلوات الله علیه بر روی هوا و بدعات کونا کونا و اما زادت عالم  
 وزید و قاعده مستمر است که چون از خیر بعد زمانی میگذرد و امانت  
 فصلی از احکام سر عبده و رغبتی با مجور و عتبه و مدد و ده تا از تحت عالم  
 حور در امت نبی صافی شیوع فتنه نامیکه دید از خلعت حکیم علی الاطلاق  
 خبری دیگر طرز میفرمود و مردم از راه راست دین اسلام بدست غیر خود  
 اندرین زمان که مادر ایتم در امت ظلم المرید میثوبه خداست باطله  
 و بر خاسده که در آن خجسته است و در وقت مدبیر فتنه که در آن اصحاب

چنانکه ادبی نگار بر زبان نغمه زده اند و از حق بعضی نامزد او که زبان خود را بس  
 شکر می آید و در این فرقه خادمان کمالی که اهل بیت نبوی  
 خود را از حاکمیت و طاعت نهی می کردند و بعضی می آید که با روضه این علمین  
 و غیره متفاوت برای خود نامی اندوزید و علی ذرات پس چون قلاب زدند  
 مذکور در خود به حال مزلا نامزد و متاسف بودی شاه عبد العزیز و علی بن ابی طالب  
 کرده اند و در این فرقه تابعیه اهل سنت رجاست اندر کرده شد و به کردید که در  
 عوام بیان است بود و اداری بعضی جز اص اصیان شیوع است رسیده  
 بهشت است من اهل البیت و انظر کرده اند از آن پا از حد و اسلام  
 نهاده و بسیاری از ترک مرتکب مستور سواد الد من فکلت و چون در حق است  
 بر خود را بخواند فرموده اند که ما مردمان مایه ویت و سهمون من المکرر  
 در است عوام این است علی ای انسان کفایت سلبند از انکار و در  
 در اعمال و انقیاد کانی و نبی است و در این خاصه این علماء و این است که  
 در زمانی از از من از اعلا سلمه حق و خوش نشوند و در دو او است خود که  
 در حقیقت بر او سلطان اند یعنی با مرون المبروت و سهمون من المکرر  
 بعضی می آورده باشند از همین است این رساله را تا بلف نمودم  
 لا یفصح اجر الحسین و این مختصر را بصورت محمدی موسوم ساختم و  
 چهار باب و ضمیمه مرتب نمودم باب اول در بیان حال و ارشاد  
 اخیال در حالت استقامت من اهل البیت و باب دوم در بیان  
 حال و قال اصحاب که در باب مخالفت استقامت من اهل البیت  
 باب سوم در بیان حال و قال اولیاء که ام قدس سرهم در باب حالت  
 استقامت من اهل البیت و باب چهارم در بیان حال و قال اصحاب



در باب عاقبت ایشانست مکرره و جمله الکتاب در استنباح در کلمات صفت  
 نایب است و غیره باینکه او در بیان حال و تقابل غایبیم سوم در باب است  
 استقامت ایشان است و باید دانست که خدا ایلی حضرت آدم را علی بن  
 عباس علیه السلام بعد از حضرت خود خلق نموده و انسان را مظهر و ملائک  
 ساخت و برای سلوک ایشان آفریده انسان را در رست خود مباد و  
 بعد از آنکه سجده بکند بر ایشان و بگوید در زمین از آنست انسان چون  
 ساخت و بعد از دو روز سال اعیان از حال حضرت آدم و حوا اطلاع یافت که  
 ایشان را در حین سجده از زمین نرسیده بلکه در حق این برده و از فضل  
 عظیم خود و نموده اند فکلامنا حمت ششما که در آنست که این هم فرمود  
 که اول تقریبا فی الشجرة قلوا ان این اعیان سنی را در جانب مکرر  
 نمودن کرده و دانسته که انسان حریف را منع بواسطه ما در حین داخل  
 باینست شده اول حضرت حوا را از قسم نسا انقل العقل به پسته اغوا و غیره  
 آغاز کرد و گفت که اگر شما مکرر سجده نموده آید و از آنجا که تعجب  
 و خالیدین حمت خواهد شد حضرت حوا در حضرت آدم پس معجزان بعد از فرمود  
 حضرت آدم که کمال عقل و علم مهذب بودند در جواب حضرت حوا اینست  
 باینکه بخار بودند که خدا تمیای حوا داشت و حوا و صیغه بیاض است پس بسیار  
 سنی است اگر در مکرر سجده نموده اثر سینه اعیان می بود ما را هرگز از تناول آن  
 منع نمیفرمود که منافعی شان اینجا است که ریهایی حیرت معنی بکل و در نزد  
 و بعد از وصول آن نمی شد بد فرماید این حجت حضرت آدم را باید که اگر  
 ندی که برای معصود این رساله بجای ای بسیار بخار خواهد آمد آدم باصل  
 حکایت حضرت آدم علیه السلام که چون اعیان باغی خود قسم غدا میآید و

جائحه سلام مدی و تاسمها بی بی ملکین ناما چیش است شاید قسم اوست باین  
بجلاست نام پروردگار دایم شد حضرت خواجه سحره منجه از دست خود جدا شد  
خود روزه و نصف بهریت اوم دادند بعد از تناول آب این وقت قناب الهی  
بر این زمانه فوده را از این است اخراج فرمودند حضرت اوم باعث خلق و  
فراق نجا و نبشت و نیز بعد از قناب الهی سالهای سال مدینه و زبانی بر روزه  
بجاست صحبه آمده که کائنات و فواید کونیه جمع اولا اوم و آنکه تا روز قیامت مخلوق  
خواهد شد بیجا جمع نمایند و یکای حضرت اوم علیه السلام را بیجا فراموش نمایند و بیست  
اوم را باده خاوند و من حال است بشکایتی حضرت الهی را در این زمانه  
کاه حضرت چه مثل با وجود ملک از این زمانه و شکایت این صفر خود  
حون وقت قبول نموده حضرت اوم و نیز پس حضرت جبرئیل اندر و نیز که این  
و نیز بی بی حضرت که توسل کس تو به دستها و مانند حضرت اوم علیه السلام فرمود که  
توسل از تویم شاکه ملک اعتباری بارگاه الهی سجدت وقت خلعت سب بکم حضرت  
را بیست محمد اعظم بن بابا ابرویه طالع انیرت علیه آرد که از سالمتی سده جبرئیل  
که سوانی ملک و کیمیا را با انداخت حضرت اوم فرموده من بر پیش تو دوم  
نزد او رفتند محمد رسول الله و پیغمبر از حضرت پروردگار از حال این استغفار اوم و الله  
مخفی از خلعت محمد رسول الله است و سلیم که گفت که توسل از تو رسول الهی  
قبول نموده خود بخواه و المقام حضرت اوم و مورد له العظم اخفوی بجایه مدح الهی  
اگر چه این دعا در حد قرآن نیست که اولاً ابوبکر عبد الوهید علیه السلام در تفسیر خود  
اند و منی این دعا در توسل است و در میان توسل و استعانت فرق ظاهر است  
کنام ما و بیانات استعانت است نه توسل و اگر استعانت به نزد اوم علیه السلام  
می بود چه فرموده با فقه علم شخصی عند ملک له اوله از راه در استعانت خطاب  
از فرود آید اخفای علی بن ابی طالب و در توسل مخاطب از کلمات الهی است خود  
بیاض و محبوب و مندر و رحمت الهی دستم بیان می آرند و این در حد است

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام  
على سيدنا محمد  
والآله الطيبين  
الطاهرين

جایز است از این جهت برای حفظ حق نفس که منوط نموده که در حفظ کلام الهی به عمل  
کنند و هر چه خلاف این باشد جایز نیست و این صفت و اصدی که آن نه برود که در اول  
محمد صلی الله علیه و آله از زبان خادمان کلمات این زبان را می شنید و هر که از کلام  
از اندام صلیت خود متصف به کمال این بی بود که با هر چه که می بود  
سعدی بن امیر ای فی لادلی می حضرت ادم از یاد می این دعا بود که زبان طاعت  
فقط کلام که از این ده از قبل مسبقی حدیث در زبان حضرت مد علیهم السلام  
شده باشد که از این دعا زبان طاعت انفس را ادبی داشته و هر که با محمد خود در نزد  
و از محضر او فقه و سنت از مد علیهم السلام می شنید و هر که از این دعا در عهد خود  
و از اجواد ما می شنید و از عهد زبان می شنید و این است حال حضرت ادم علی نبی و آیه صلی الله علیه و آله  
در باب استقامت اما حضرت نوح علیه السلام اگر چه ذکر صفت اینها مثل حضرت نوح  
و ثبوت در باب ملقوی در ستم حضرت یعنی وجه که تا زمان حضرت انبیا می باشد  
و این هم از عهد بود و شیوع خود و شرفی از انعام انبیا و از انسانی با حضرت  
مردان بعد از آن بروج نماید که با این را از عهد که در آن جهت استقامت استوار  
افتد و در عهد از حضرت نوح پس جانب پس این " خاتمه الروایات نامت  
پس از سال از دست کفار و عباده الاضام می برد و از این دعا می برد و کلامی با روح  
حضرت ادم که ابو الالباب اخبار کرام و مسجود ملائک عظام بود و در این دعا  
نموده است و در وقت این رساله برای دریافت حال انبیا کتاب تاریخ نوشته  
فید و دیگر تفاسیر قصه این مطهر نموده از یکی از مستحق بودن آن ناری  
انبیا و کسب خود یافت و چون حضرت نوح علیه السلام را از هدایت زبان خود  
یاس حاصل گشت و تقو این وقت بر می برد و بدست کفایت بر او دست دعا  
بجانب قاذف و از لای برد و فرمود که رب انهم یخفون منی و متوجس من زبده الم  
و لکنه الاحرار و با من ایضا است و خداوند جانب قاذف و از لای برد و دست  
و زبرد که رب الهم کبرای الهی است که از دیار مال و دین فریاد می دهد

[illegible]

قتل او است بمرد فاسق سار به الله العالی و رباب ستم این دنیا را در دفع او بدارم  
 از او کتاب ایمان باین عبت سید و این عادت مشرکین از ایشان برادر و جزو  
 حال است که ما را به مکر و کینه و خون از تو حیدر مستحق چون حضرت یوحنا علیه السلام  
 از قهر خارج شدیم انجا در جانهای حضرت بود علیه السلام شروع کرد و پدر  
 از نسل ما را به زردم این زمانه پدر این را کثیف و فحاح میداند و بیان  
 قبول نموده از خون این را خواب قهر که از من نوزی نشسته است و نهی از  
 منزه است پس عهد با منب التم خود را به عبت مورد شد و چون نصیب عبت  
 با این مناسبت را به مرشد نافی از قوم عاد با جمعا بر آورد و همای خود را به و در  
 ایمان او است بود که آن مرشد را حل می ناز چون شب هنگام قرب آمدن مطنون  
 کردید که حل باید آن گفت از بود علیه السلام بر پس از خبر به پیوسته است چون  
 مرشد از بود علیه السلام قصه شب نظر میزد پرسید این قصه شب مومنان کرد  
 و ناست اندک که بخانه تو خیزد و تولد خواهد شد خاتم حب اعدا و آن ابرار  
 بجای قبلة پس شرف از شرف اسلام دید و مقوله انخاب الدنای در کتاب  
 امانه میفرماید حیث قال قال باقوم علیه السلام انکم من الی غیره الا تنقون قال  
 انما الدنای من قوم اتان ترک فی سفاهة و اما فی ملک من الی این  
 در اینجا مولانا شاه عبد الغر بعد ترجمه این آیه حسن نفس میفرماید که قوم محمد  
 خانه اخوت را حل بر مقتضات دنیا کرد و پیغمبر خود را سفاهت و کذب  
 که از حد قیاس نوزد چون درین جهان بدون استوار و سعی اخوة و اعدا  
 این مراد گفت حل پس منسین فقط از مهربانی سلطان است برادر مدعا میفرست  
 بلکه ما وجود تو به خاطر حکم وقت چون کار بر دازد و حلایا نوافی میفرست  
 نیز بر جمعی کار می برد از دوزخ حاکم شرف مبارک پس در احوال در عبادت  
 از اینجا حلایا نوزد ترک میفرماید و دیگر که حصول این مقاصد نایب شد  
 نسبت کنونی به بود که انجا که انان و تقوی و عبادت و کشفه که انان





[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

—

مکملہ ن





نامبر ایشان عودت از این امر است و در این امر که در این وقت چون عودت  
نماند آن کرده و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
بست نموده و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
نماند عودت از این امر است و در این امر که در این وقت که در این وقت  
افغانستان ما به یکدیگر به این امر است و در این امر که در این وقت که در این وقت  
چنان که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
کناده به یکدیگر به این امر است و در این امر که در این وقت که در این وقت  
و تقدیر و کشف صورت در هر یک از آن روزی که در این وقت که در این وقت  
زلفین و خاندان که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
از آن در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
تقدیر و کشف صورت در هر یک از آن روزی که در این وقت که در این وقت  
بست از این امر است و در این امر که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
به یکدیگر به این امر است و در این امر که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
که تا گاه این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
اند از این امر است و در این امر که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
بودند و طعام در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
فرسگان گفتند که ما طعام کسی بی قیمت نمیخریم و این امر که در این وقت  
به یکدیگر به این امر است و در این امر که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
و بعد از این از طعام الحاق شد و بگویند با شما احتیاج است و فرسگان به یکدیگر گفتند که  
این شخص لایق خدمت نیست و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
میان و در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت  
نشدند از این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت

[illegible]

در میان تو و منی که از دگر می رسد که جوق جوق مردم خود اسلکهای اینها را جمع نمایند  
بسیار است که در آنجا که بود آن نیست و ساجد قوم خود بود و جسد حق که در میان  
در حق آن من رای شکست با هزاران که همانا این با فضیلت بکنند چون دید که کسی  
خوشی ندارد که چاه و خانه بند کردند از اینها که است ششباری شروع کردند و کما  
چون نجات بود یک مرتبه بود پس گوید اندکی از شما مالای صفت با اینان را  
و خود است که در برای و این چند تا چه با داخل شده و در این حصول  
ان زمان بریده نهایت دشوارند و غایب و لعن و طعن بقوم خود می کردند و هر چه  
خواجه خود میفرستاد بقتل کنندگان که بقوم فتح باب داخل می شد بود و  
در طرفه همین که می شد در این ایان از بیرون فراموش کردند که چرا در آنجا  
ایان جواب دادند که لوط بقتل میفرستاد و خیالی ما ابر بود و راه لوط علیه السلام  
که این فرستادن حضرت اوستا میفرستاد که یک روز کار ایشان را تمام کنند و نشان  
کردند که آن مردی که بهیچ بود و بهیچ بود و بهیچ بود و بهیچ بود و بهیچ بود  
که قریب این قوم را با هزاران سال از اینها است و از اینها است و از اینها است  
بسیار قریب است چون صبح بود و در اینها است و در اینها است و در اینها است  
مردی که خیال خود میبرد و بسیار از صبح می رسید و بهیچ بود و بهیچ بود  
خواهر رسید که در حق این قوم میفرستاد و بهیچ بود و بهیچ بود و بهیچ بود  
از کینه و خشم که از اینها است و بهیچ بود و بهیچ بود و بهیچ بود  
خواجه میفرماید که فاجینه و اول الامر که کانت من القاری و اعظم علیه السلام  
معنی نبوت و ایم لوط و اتباع و را که زن او را از اینها است و بهیچ بود  
بر اینها است و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است  
بروند حق که صدای مغان سحر که پیش ملوین می رسید و علما و اینها است  
چه نیاست که از حق بیخود میفرستاد و اینها است و اینها است و اینها است  
و در اینها است و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است  
و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است





[illegible]



[illegible]

[illegible]

حضرت سید محمد علی حسام حرم در جبهه نبوت قائم گشته علی الدوام بر این ابراهیم ملامت  
میکردند و چون میبایست را بدین تشریف میبردند ایان را انداخته میفرستادند  
و چون میفرستادند حضرت یوسف علیہ السلام بودند که حضرت میخواست ایان را  
ببویست و دست چون برادران ایان را از راه حسد از نو بدید که ایان را  
باید که در ده بصره بدو دست عزیز فروخت و دست میخواست



و از طرف این عزیزی دلی که در دواستغنی از زمان است حتی که از شدت  
تندی بر جهان آن بزرگوار صیدی طاری شد و تمام رتبه تدریس هم ندیده  
ایجاب بفرست و این را از راه زبان کفر از دستهای علی بافتن و با هم  
چون که بود و در یک راه دیگر از دست علیه السلام میستد و زدی خود را باند  
در اوردان دیگر به صورت علیه السلام میگویند که یا ابا ناس این انگشت بود  
کشتی سرور دزدی که قال اما شکاشی رجوی که فرمود که خراسان است و کاشی  
در خود را اولم خود را بوی خدا داد و بیک بویست مخصوص خود را در خود داشت  
که بر سر که این شخص را در بروی درین زمین خفا میزدند قال ابو علی علیه السلام  
در حق و صفت می نمودند در میان بعضی صوفیه میگویند که می نامی بوی و صف را تا  
تو فیکه صفت را آفریده در جهان مبارک الخراب بعد از خست و الخراب خفا شده  
فرزند این گفته را بیا ابا ناس که خود را در دنیا انا که خفا باین صفت ای پدر ما  
طفت بفرست کن برای ما و برای که بسیار بودیم خفا کاران پس ایجاب  
رها کردند و گاه این صفت شد از به صفتی که بیدار بودیم برای که  
در چنین اقوم و بجوم ما به و اح کی از انجایی با چنین برای استقامت می نمودند  
دوم آنکه فرمودند که در اول استخوان فنی بجمع صواب است و برای استقامت که است  
میکنند میگویم که در راه اما شکاشی و عزیزی الی الیه و گمانا که بعضی صفت است پس  
صومند که برای بیان غم و غم خود خفاستایی پس است سلامم بکم فرزندان  
این استغفار خواستند و این را برای استغفار لغات به یاد دارند و میروند  
پس دریافت شد استقامت از زنده جان بر است و اثر این طوبه که میگوید و چون  
از طاعت سابق صفت بر است بجم آنکه محران را علم است و طاعت است  
که بر است افضل از نماز است میگوید که خزی را که صفا میگویند بر آنکه این صفت است  
پس این بوی علیه السلام شنیدند و خفا و گفتن که علی و بوی که بود و طاعت  
چون در صفت علیه السلام ابا ناس را اطلاع شد پس میگویند

[illegible]

مقتضای سنی است ترا بنده ایان اینوند که بر از کتاب این حق را بکنند  
زندان ادبی برکت از این ایان در زندان فرستاده در اینجا بنده خود را در میان  
بنده ایان خواست و بعد از آن حضرت علیه السلام تعزیر را با بر سر بنده ایان کی براده  
دارد او را و دیگری را بشارت بر قرب و محبت با شاه داد و گفت که اگر  
کهنه را بد شاه ممتاز نوی مرا نیز بدهد گاهی که جوانی را نامش در زندان کهنه بود  
ماند چون کهنه را نیز بدهد آن کهنه را فرمود و گفت ما را و او خوش کرد تا هر کس  
با راه مهر جوانی دید که در تعزیران به آغا خراشید کرد که گاهی باقیه بود بنده  
تبرکات فیض باری ما را داد و مانند پادشاه بعد از اثبات بی جرمی به آن را بحد فیض داده  
برای حفاظت فتنه خطا بوقت افتاد و آیین عذر و حدایتی بود که کلمات آن  
خوان نقل می نماید که در مودت و محبت مله ایان را به ابراهیم و سحاق و مقرب و غیر  
بردی که در دین ابا خود را که امیر اسم و سحاقی بودند ماکان نشان و شرک را  
در محبت برادران که شریک مبارک به آخری را نکست فضل الله علیه  
و گاهی اگر از این سبب لایق در زندان بود  
که شایسته با صاحبی السجن الدباب محض درین حرام نهاده و او را تعزیر ایان  
قبول نماید و کاران معزول به راه یا خدای گنا که قمار است ازین روی و عذر خطا  
و معصیه السلام نیز خیر پذیرد و آنست که در گنجی آنکه بر وقت لغوی را از این  
کسی بطور استقامت در آید و اگر ارام خود را بدو نموده بلکه هر روز از این خود را در زندان  
استقامت کند و هم آنکه در دایره اباب متفوقون حرام انوار الهدی به خودی گنا گناه  
میکنند و هم آنکه از زندان در خواست می کنند و میگویند و گاهی خود را در زندان  
بظهور نماید پس در مافیه که است و از زندان جایست چهارم آنکه در مافیه  
مهاجری که مافیه از این بهرست چنانکه بوقت از اول ایان که در آخری قتل بود  
حضرت موسی را در میان علیه السلام پس حکایت ایان  
علی بن ابی طالب را از و الا خضار آنکه چون فرعون دعوی خود را نمود و از میخان  
و گاه ایان در دست کرد که در فرعون بنی اسرائیل طاعتی و خلا

عشر ششم

[illegible]



[illegible]



قصه کی دیگری منسوب به روزی که از حضرت موسی علیه السلام نقل شد که غافل این مقبره را از حضرت  
فرموده که خدا سالی از مغرباید که کلامی فرج کند تا او را از این یک من کسای این امر  
بسیار گذار بسیار کلامی فرج کرده و کسای این کار را از حضرت موسی علیه السلام نقل شد که  
غافل خود را بیا که در آن رفته حضرت موسی علیه السلام که خایه این در تمام حضرت  
در راه احدی از احباب و کسای است و کسای است و در آن کسای است و در آن کسای است  
که حق برادر را بی عطای به نبوت به حق خود ایمان کردند و در آن کسای است  
او را که گذارید که خایه این یک از آن کسای است که در آن کسای است و در آن کسای است  
حسب حال و شد و ادبی مافقی حباب که با کسای است بنی اسرائیل بر دست قبلی را قضا و غیر  
بیم آنکه بر همه خود و در آن کسای است او را که در آن کسای است که کسی از آن کسای است  
کسای که در آن کسای است و در آن کسای است که در آن کسای است و در آن کسای است  
مویه و کسای است که در آن کسای است و در آن کسای است که در آن کسای است  
چون که در آن کسای است و در آن کسای است که در آن کسای است و در آن کسای است  
با این که در آن کسای است و در آن کسای است که در آن کسای است و در آن کسای است  
دست فرستاد است و در آن کسای است که در آن کسای است و در آن کسای است  
دختر را بیا که در آن کسای است و در آن کسای است که در آن کسای است و در آن کسای است  
بر آن کسای است و در آن کسای است که در آن کسای است و در آن کسای است  
و او را در آن کسای است که در آن کسای است و در آن کسای است و در آن کسای است  
که در آن کسای است و در آن کسای است که در آن کسای است و در آن کسای است  
خود و در آن کسای است که در آن کسای است و در آن کسای است و در آن کسای است  
باز آن کسای است و در آن کسای است که در آن کسای است و در آن کسای است  
حضرت و او را در آن کسای است که در آن کسای است و در آن کسای است و در آن کسای است  
و در آن کسای است و در آن کسای است که در آن کسای است و در آن کسای است  
و این را از احباب الهی بر روی حاصل گشت و در آن کسای است و در آن کسای است  
ازین به و کسای است و در آن کسای است که در آن کسای است و در آن کسای است  
باز ایشان را به هزار اند که در آن کسای است و در آن کسای است و در آن کسای است  
باز ایشان را به هزار اند که در آن کسای است و در آن کسای است و در آن کسای است

[illegible]



که اگر نخواستیم نزد سرورین ایشان راضی از خود و قوم خود از جامه انقیاد و بندگی  
بگذشتند و بکافی دیگر اقامت کردند و اقبال الله می توانست کف خداستجایی و پیوسته کسب رحمت  
تسبیح و تکیه ای دو دانسته در تمام آن سال و کوفته که در آن سال کعبه بوده و خداوند بزرگ  
خداوند عارفان را که در محفل او هم افتاد و این بود که از آن نظر ایشان در این سال  
عزیز بودند و خداوند این سال را به سبب و تجسید قری می نمود و بطوریکه این سال از این نظر  
حریفی و نبرد جداجابت رسید که بارگاه زنده گردید و سبک و ملوک و ملا و دیگر  
برایان بر یک طایفه بود و در حکمت نیز بعضی نیز معلوم شد که آنکه حضرت عیسی و  
برای زنده ای و این رحمت از خداستجایی کرد و این دعا استقامت از روح و قیوس  
است و باقی نغمه و دوم آنکه دعا از زنده کردن و چنانچه که حضرت حریفی  
سیوم آنکه امارت و زنده هم حضرت مسعود صومعه بوده و بعد از آنکه خود زنده شد  
چهارم آنکه از سید بنجر خود بخوار نمودن موجب بزرگ و عارفان

[illegible]

و این که چون بیارایند بپایان رسید و چون بپایان رسید و چون بپایان رسید  
 علیه قوم و دولت و مردم است و چون بپایان رسید و چون بپایان رسید و چون بپایان رسید  
 میرد و در روزیکه بر آنکه سوره زنده در میان می طهر السلام با شای گوید و مردم نام  
 زادی از نیت حسینه و جمیل و دلش فرغیده باشد و در خراست که میگوید و در خراست  
 اسفند این مسله از می عید السلام و ایمان من فرموده که برادر دای جرم او و کج  
 و نوبی جانیرت از بند پرورایم قنق بودا بیکر حبش و کامرانی میگوید و نوبی  
 بر روز زو و ماهه برای من اسکار لرغنی و بده آرمه و برادر اویش از او می  
 میبندد که بپایان رسید و با فاده است و بر روز مارا رسوا و دلیل خطبه من با شاه و  
 اتفاقات عازم بجای یک شب و با او میدان خالی دیده که بپایان رسید و نوبی  
 یکی علیه السلام ترا دیده ببار و خیمه محبوب حکم او و فیه السلام حضرت می علیه السلام را  
 ترا دیده شنید و در شاه شش از سر او در ده شانه که خود زده بر این دست و خود  
 جرات بخاطر روز روز در عرض او آشنه از رفت آنوالا را می و با حال خود  
 با شاه بخود است و خبر ما را می بخیر است و با شاه متوجه و در او دیده نمود  
 چون در پاش که از یکم شهادت می ما که با عرض است و با شاه و مسکرت ملازمان  
 با شاه گفته که بر می نزدیکی که گشتی بود که است اکنون و با دعا می بکنند و  
 یعنی در دست چون این صحبت می مبارک حضرت ذکر یا که بپایان رسید و در دست خود  
 و با شاه قطع راه میبندد و سواران با شاه و صحبت ایشان و بپایان رسید و در دست  
 شخص بخود و بپایان رسید و با معنی نیت پیش درختی لرغنی او و در دست و در دست  
 را در خرو و با شاه درخت سست و در این دران داخل شدند که در میان طرفی درخت  
 اینان گرفت صاحبان و در این برین با شاه و درخت بعد از گرفتن ایشان و در دست  
 به بپایان رسید و در این که در این با شاه و درخت بعد از گرفتن ایشان و در دست  
 که بپایان رسید و در این که در این با شاه و درخت بعد از گرفتن ایشان و در دست  
 و در دست موجود است و در این که در این با شاه و درخت بعد از گرفتن ایشان و در دست  
 از دست و در دست و در این که در این با شاه و درخت بعد از گرفتن ایشان و در دست  
 به بپایان رسید و در این که در این با شاه و درخت بعد از گرفتن ایشان و در دست  
 به بپایان رسید و در این که در این با شاه و درخت بعد از گرفتن ایشان و در دست

[illegible]



[illegible]



[illegible]

ای سیدی ای خدا شکستار عظیم العذاب العزیز فی الجحیم  
ای که منی بعد کرم منان عذاب دنیا و آخرت را بهم انداخت یعنی آنکه جسد حقیر من  
در عذاب عالم خیان است که در زمان این سیدی دیگر بودند و من هم به آنجا می آن زمان عذاب عالم  
بودن چون مردم وصل و میخواستند از آن زمان بیت المقدس آمدن و مقبول بشوند عذاب عالم  
بودن و چون بودی تا خفته و ساکن بودی و آنجا را گرفتی و بدو حوصل سلطان اینجا را عذاب عالم  
رضایت داد و اصلاح فرمود است و خود شد که و کشتی را باید فرستاد و از مردم از علم ما زبان به عذاب  
و الا حضرت یونس کتاب الهی عرض کرده در دعوات عذاب فرمود و القوم بلائنا نراشد  
بیس سلطان مگر نزد یونس آمده گفت که حضرت لشعیا استیجاب میفرماید کفایت کسی دیگر از این کار  
مقرر فرمایند و حضرت یونس را غلبه در او داشت که فرمودند عذاب دادند که در حق سنان است  
و در برید البان مار زید و برید و حضرت فاطمه و وصل و میخواستند از آنجا عذاب عالم  
رفت شتران و سلطان و از زبان الهی دو الیا پس عذاب است ای مردم از عذاب و من  
و قتل منی اسرائیل و است خود که تا ه نماند و الا من در حق شهادت ایم کرد و عذاب الهی  
شما آمده پاک و از عذاب این کلام انورم ارباب سنده و استند که مجنون است و در عذاب  
بیاد شده الا ان انصبه من ری شریف برده فرمودند که استیجاب ما را واجب شهادت  
تا بسا اتمام یعنی اسرائیل مدتی محبوب خدا شد و در عذاب از آنجا بر دارد و در عذاب  
ریخ و اینها ایما و نباشد و الا عذاب الهی بشما میفرستد و در عذاب از آنجا شهادت  
زنا بود و هر چه بگوید بگوید که مردم اینها که بیشتر شهادت عذاب و منبت بودند از آنجا  
که بودید که دعای به در حق دین میفرمودند و بودند که الحال بسیار بود و استند عذاب  
در کتاب کهن میفرماید و الا از آن فرمود و در عذاب شهادت شهادت عذاب استیجاب  
با عذاب و اهل شتر سخن این را با دیگر کردند و یونس علیه السلام بعد مر حبت و دعوات عذاب  
برای پاک انسان که در حق سمع و در رسید ابر در آمد و استند که شهادت عذاب شهادت  
عیالی از اطفال و خدم از آنجا از عذاب ابر در کرده تیری حیرت و دعوات و شهادت عذاب  
ابر نمایان شد و از عذاب طرد ان شهادت از آنجا که با عذاب و اهل شهادت عذاب  
استند که این همان عذاب است و این را ان ندانید و در عذاب شهادت عذاب  
بجسته سراج و یونس علیه السلام شهادت برگاه از حبت و چون عذاب عذاب عذاب  
که این در ده مرتبای حق در شهادت و کجای شهادت و کجای عذاب و کجای عذاب  
و در فریاد و شهادت بدست کجاست و شهادت عذاب و کجای عذاب و کجای عذاب  
از آنجا که این امان از عذاب و دعوات و شهادت عذاب عذاب عذاب

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

چون چاک این بی ادب سخاوت از دست برداشته و نه از دست برداشته  
بسیار ششتم که حضرت علی علیه السلام در خانه بودند و من و برادر من  
اینجا از کادر خود که با حضرت جعفر بن ابی طالب و برادرش جعفر بن جعفر  
میزه که در خانه خود با جعفر بن ابی طالب و برادرش جعفر بن جعفر  
بر میز می نشستند و در آن روز که من و برادر من علی و جعفر بن ابی طالب  
واقع کرده و هر دو دهنهای آنها را با آب آلوده بران کردند و با حضرت صادق  
معه حضرت علی و حضرت جعفر بن ابی طالب و حضرت جعفر بن ابی طالب  
نزد پدرش آمدند و گفت که این چه حرکتی بودی ایشان از تو نوشته داشت  
ما که از جنم بدستیم بهر او هر یک که می خواست خود بدو می نوشت  
نگاه کردند و گفتند که ای اسم الله تعالی در این حالت تو در کمال  
عمر و کمالات این مرد تنها می گذشت که از جناب الهی حکمین در امیر  
حضرت جعفر بن ابی طالب و حضرت جعفر بن ابی طالب و حضرت جعفر بن ابی طالب  
تغییر از آن روز فرج واقع نمیشد و در این امیر حضرت از خدا دعا نمود  
و از آن روز بعد واقع صاحبش التماس نمودم بهم آنکه در حالت بد را از دست  
و عظم چهارده نفر بروج و شش نفر از حضرت دعا نمود و دعا نمود  
که او خداوند خدایا در این ایام فانی شود و از ما را بر کافران  
از امانت غیبی بفرمایان اینهاست بفرمایید که من و برادر من جعفر بن ابی طالب  
و من و برادر من را بگذرد و بفرمایید که من و برادر من جعفر بن ابی طالب  
حضرت و از شما می خواهم استعانت و خود و حضرت که می بود و من و برادر من جعفر بن ابی طالب  
ما در خانه می کنیم و اگر چه این ایام این ایام این ایام این ایام  
بر کس که در حضرت در حالت نوح و صیانت و بفرمایید که من و برادر من جعفر بن ابی طالب  
بر من و برادر من جعفر بن ابی طالب و برادر من جعفر بن ابی طالب  
نوح و صیانت و بفرمایید که من و برادر من جعفر بن ابی طالب

[illegible]

[illegible]







بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين  
 أما بعد  
 فإني أفتيكم بالله  
 أن من مات من غير أن  
 يقول لا اله الا الله  
 لم يمت مسلم  
 بل مات كافرا  
 ومن مات من غير أن  
 يقول لا اله الا الله  
 لم يمت كافرا  
 بل مات جاهلا  
 ومن مات من غير أن  
 يقول لا اله الا الله  
 لم يمت كافرا  
 بل مات جاهلا  
 ومن مات من غير أن  
 يقول لا اله الا الله  
 لم يمت كافرا  
 بل مات جاهلا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

فان را در حقه او روضه ابرن حالت بود که بر اصدی از شهر السجین  
باشد و ایالت بن یکصد که فخر علی و الله سبحانه علی الصغیر و بر یک  
له ای از اقبالان مستعان بنو صدیکه مغیری از او هر روز در وقت  
است که روزی جبرئیل علیه السلام نزد سر علی البنایه و دم انداخت با اهل الله  
این خدایه است که برای تو طرفی بر از طعام می آرد و تو دلی گفت از من و از هر روز  
بنی سلام بر جان و بشارت ده که خدا بخالی او را در خانه که از یک تو بر  
ساخته است داخل سازد و چون حضرت ابی بنیارت موسی سلام که بخیر هم رسانند  
خو که گفت که ای ابو سلام و منته سلام و علی جبرئیل السلام و علیک السلام  
و عیبه الله بکاه و علی من مع السلام الا سبلان و ظاهر است که کسی را میخاطب سلام  
بخدا و جبرئیل خدا پس او را مستحقات اهل متور بر روی نیات و در حضرت  
بهین حال است جمیع انواع مطهرات را در یکسره و بر ناظران احادیث را  
مطهر من الشمس و زمین و آسمان است سعدی و قیاس مودی است  
که او را از استیالی سبزه های کبار است دعا بهر مستجاب و دعا عوده و  
که در اخوه خود یا بنیاده بود چون عدم گفت که چرا برای اهل بیت جسم خود  
و ساختگی که خدای تعالی گفت رضا و الله عنیه حسن من خبری و من است که هر که  
راضی از رضای خدا استیالی امده باشد او را از استداد اهل متور چه کار  
حضرت جمال در وقت پس حال ایوان بسرت و در کتب سیر و حدیث مطهرات  
که در ابدی سلام حال ایوان به عنوان بود که خواجی امیر ابن صلیت مود  
ویرا در مطبی که مودی در بر یک که مصلحتی و سکی که مافیه و تارت  
این بکتابت کم مودی بر سینه انسان نهادی و گفتی که ای سبزه از دوش محمد  
تو بن و خودم لعین شدید روی و بر سینه ایاری نیست و ایوان  
بهوشن میشوند و چون بهوشن می اندازد مکتبه امدا اصد اخفی خدا کیانی را می  
برسم و گفتی که ای صاحب قرفلان خوابا و من پیش رعنا هست که کسی را  
و سلام احسن حال مانید و از عمر که کتب مکتبه سبزه خود را بخدا بپوشان

[illegible]



می دوزید که امام بر استری بلاد خود که در اصل است برادر و رفیق می که از اعظم  
آیات است و جلوه داری امام بگردش از این دعا و دعا می این است که عرض کند که  
از شدت این بود که عسله از دست افتاد برای او هم عسله بود و چون که لا اله  
الا الله حسن عین تملکها و خلق حسن و من و خلق حسن این دعا را برادر می می  
که که از شدت راندی و چون از شدت راندی صدقه است از اهل قنبر  
است که شدت است و با هم که شدت است و چون مقتضای حاجت  
را سحر ساخت بعد وقت نزع ستم هر صوره و یا در دست جلیب منقولی بود  
مدین اهل بر کفوی شد که استقامت از اهل قنبر در آورده چند امام  
ابو الحسن می می می سلام بوند جوانی بی ادب که حضور امام بارگاری خود  
از شدت و در این دفع این مرض است و شدت از آن که بعد از آن از اهل قنبر برای  
قنبر در آن است ایضا کار شدت چون از حضور امام رجا بود و از  
از شدت مرض است انتقال کرد این جوان به موت و امام است و از آن خود  
نه از اهل قنبر امام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام در اوقات الادب  
احوال این باب بر لغت آن کتاب می نویسد که عرضی را از آن خانه بود برای  
اینکه پس از آن خواهد شد با اختر حضور امام آمد امام فرمود اعظم الله امرک و انت  
علیک بعد چندی خاقان میراورد و در اینجا هم از شدت ایجابی دعا فرود نه از حضور  
اهل آن است عبد القادر حلی فی قدس سره پس دعا و مصنفه این باب است  
که الله اغنینا بطاعت و لا تدن با طعنه و اشغلت بک عن سواک و یق  
عنا کل قاطع یقطعنا عنک و اللهنا یزکک و یشکر و حسن عبادتک لا اله الا الله  
باشد برادر کان لا حول الا بالله تعالی العظیم بر بار معنی است دعا بر کفوی و محض  
بود که این دعا است زنده هم عاری و استند خانه فرود آمد و از شدت  
بهره است و قطع عاقل قاطع یقطعنا عنک یعنی بی روا کردن مارا خود از شدت  
است و برادر زنده بریده را که می کرد و از تو تا استقامت اهل قنبر  
از ستم حلی بی از نا پس بود که چون اسود عسی در عین دعوی نوت کرد و اعظم



اها كذب از اسود سی اس عظیم سحر و جادو ابوسلم را در این ایام  
میرودند البتة فی حلی در اندک عظیم از فضل البی اسیمی ابوسلم بر سحر و جادو  
که آب از سحر یعنی جادو او را ازین اعراض و چون عوارض عذوق  
رضی الله عنه از فضل از دهر ل او بدین سحر و جادو ابوسلم را در این ایام  
و لغت الله بعد الذی لم یمنی حتی لدانی فی امته محمد صلی الله علیه و سلم و فضل  
بکمال حاصل بر این صلیل الله در بنام ابوسلم الام بنی علی علیه السلام عظیم کف  
و استقامت از اهل متورخ است عبد الله بن الخطیر از این بود  
روزی در کسی نشسته خرمی مدح است که ناگاه سوزش در آب با جادو کف با جادو  
سوزن مرا ازین آب باز دکان فی الفور سوزن بر روی آب در خانه است  
بسته برای حل انقدر مشکل هم بخیر ابا اهل متورخ است نه برده خواجین  
عبری نفقت که در بصره سکر بره سکرش کسی در این راه از او پرسید  
عاجزانه چون بخیر است در زندان این دعا کردن تا علی عظیم ما عظیم  
فورا سفایات و عظیم است از خدا بود نه از اهل متورخ اولی است  
چون حضرت علی و حضرت عمر رضی الله عنهما را در این ایام جادو و جادو است  
اوس برنده و دارا ازین گرفته دور نه است و عظیم است مشغول است کف  
که لیس را در این ایام تا و عظیم است سحر را نه بخشی او را که چندین کف عظیم  
عظیم نه بخشی بخیر عظیم خدا از چندین برادر که عظیم حون عظیم کرم الله وجهه  
اوس کف اگر در یک میگردی تا چندین عظیم شده را بر دوش سکر هم این  
از خدا بود و دست از اهل متورخ است سفیان قوری از اهل اولی است  
بود در کتاب کرامات الاولیای فی توبه که چون در بصره وفات یافت بر جادو  
نرسیده یافته که سکر عظیم و عظیم است بر این سکر عظیم است فغان قریب  
عظیم عظیم عظیم رحمة الله علیه در احوال خودی توبه و عظیم است  
توبه در کف است عظیم عظیم که در کوی غاری بود و عظیم است در این ایام  
و عظیم او را بسیار مشغول باطن با فتم در عظیم که است این عزیز را عظیم است  
در آبادانی و در این عظیم بود که در عظیم عظیم را عظیم است عظیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جمله کلمات در راه واقع است بیاورای می و در اینجا جمله یکی حرف می و  
 صفتی است که در این جمله خبری از خبری که رفت اندک می باشد که در این  
 جمله کنایه از راه برادر و او را از آمد که ابو حمزه می گویند که ترا اندک است و در  
 دریم بیا از غلومت خود استغاث از رنده سمر را می اندازد تا غایت  
 از این صفت است شیخ مکارم رحمه الله علیه روزی که سلاطین و بزرگان  
 از بغداد به او تفریش می نمودند شخصی انگار که زبان سرور و در آن راه  
 غلبه یافت و از سر بارخ بنی او در میرا که از بوی بختی مردم تفرش شد  
 شیخ رجز از زبان کشف غایب از این مومنون فی الغواضطراب ان مرد  
 لیکن بدل شد در میان راه و ادا کثافت غراب از زبان و نه از قبور و اهل  
 حضرت شیخ عبدالمکرم حمزی مدح تافیل است حبیب اناب سوار النقطه  
 روزی شیخ عبدالمکرم از نو لانا علامه ابن پرسی که معنی ظلم صفت کفر و صبح  
 فی غیره که کف پس از که محل مادی است بلکه غیر حق را اینجا به است لایق کلام  
 بهر است انبیا است سبوی اندنم ظلم صریح ثابت شده تا به استغاثت فزود  
 اهل ان چه رسد خواص عثمان با رونی تا غل اند و چه حسن الدین  
 که روزی به غزوات کعبه است خواص عثمان بیاء یف است کسی که است که امیر  
 فاس است برای است و کهنه شما آمده ام لایان سوره اخذ من دعا که خوانده کلام  
 گفت که من دعای کنم شما این را کنید بمن که دعا تمام شد کف که بر دست بیاست  
 رسید در اینجا استغاثت کلام بود یا سور و اخلاص دعا که که بخواند و بعد از آن  
 ما سوره بقره را می خواند میباید بهر و اهل ان خواص حسن الدین حسن  
 منقر است از فردا بدین که است سلاطین در خدمت خواص حسن الدین بودند  
 و ان که کسی گفت شده باشند که روزی در راهی می رفتند شیخ علی حاجی  
 که یکی از شبان بود قرض خواهی بخت کرده بود و او خند که گفت که دوستند  
 و بخصه شد و ای که بر سر دست ازین نند و گفت الله لم یح لایلاف قورا را  
 از شد گفت از حق است که قرض خوانده را به که گفت و شنید که گفت و کرد  
 قرض خود و بقیه گفت ای دوست او را نداده و خط می کشد شد اینجا استغاثت



مجلس اولی بخت است نه از مجتهدین و اهل علم این <sup>مجلس</sup> خواص کثیفی بکلی اقصای مسجد شریف  
از قریه الدین کنج که با حواصطه بالون بولب در بای سون سیم فرموده و میا کدزم  
کشم گفتو رفت فرموده و مسدود و انحصار بخوان خابن کریم در بر دیانت بفرموده که ششم  
خدیجی نوز استخانت نه در محبت بود و از قریه حیدر و ولایت قندصح این <sup>مجلس</sup>  
فرمود الدین کنج که گویند در احوال و دین حاکمی بود که است شیخ الاسلام صوفی زراحی  
دست و بیگانگان ایشان از دست و پادشاهیه و قریه شهاب الدین نه در این  
گفت که ما را از بزرگی شما بپایان لغت بود که از کسان حاکم از او میگذرد به ششم ده این  
وقت <sup>مجلس</sup> قضای محصور بپایان رسانده و بر دوشته بر زمین نه و گفت اللهم افقه  
از جان و حق حاکم را بد و سگی گرفت به روان و در او بسته بجانها شش می آوردند  
که در راه بود در نجاش استخانت از خدا بودند از اهل صوفیه شیخ حال الدین  
با عنوی رحمه الله پس چون اسباب ما این شد حاکم با شی و دعوت ایان  
به گفت تمام که در شیخ لوفت تا دل طعام فرموده این دعوت شکرست خالی از  
عرض نباشد گفت که حضرت تبارکی بفرمود این از خدا و ما خواستند که ما را این  
در رسید تمام ان ولایت را بسپارد به حاجت ان حاجت حال الدین طالب را با این عذر  
خبر خدا نه در وقت سلطان المشایخ نظام الدین ادبیا رحمه الله علیه آورده اند  
که چون سلطان مغلب الدین مبارک شاه بر سر سلطنت جلوس کرد و مجبوران بساوه رسانند  
مرور و روز چهارم به در مطبخ نظام الدین خرج میبوند بر رسید از کبابی اویخت اما  
سلطان بطریق قضاات میگذرانند سلطان را نگید مژده که هیچ علی اندوختن بکاشی  
در خانه سلطان المشایخ روز و این سخن گفتند اسبان رسید که ام و فرمود که از امروز  
خرج میبخش و دو خنجر که مانند کلف که حجت ما بختیاج هر قدر که در کار شود به او بکشد  
از این طاق بگذرد اما این بچین گردند چون خبر روز گذشت این خبر سلطان  
رسید لشاره شد اینجا هم برای طلب صرف روز و نه استخانت به اسم الدین و در انداز  
و اهل ان و دیگر موقوف کتاب اسرار الادب نقل کرده که روزی سلطان مشایخ  
در کبابخانه فصل خلافت نظام الدین بخدمت محمود خلاص میبرد از زندانی جمعی که  
اندر این فصل از مساجد که رفتند ترازا اهلیم رفت و بنده پادشاه را ببرد که کشته

[illegible]

در حکایت الدین محمد و بی بی که در وقت کند که حکایتی مثنوی را که ایشان آمد  
 پس که حرکت فلکی طبعیت یا قهری ایشان گفت که قدرت حکیم از امتیاز این سخن  
 بی اختیار گفته که در آن وقت حکیم گرفته از پنج خود بر آن کرده گفت که ای  
 دگر چه تا این حاضر خود را بی باس حامی عایل هم بنما حکیم روزا دوست خفته بود  
 بخوابد چشم بر میانید که در سر بر قدم شتاب الدین نهاد و استی برای بنشیند این  
 خرق عازیت و عیار از خدا خود گرفته به نیست از اهل عبود شوی علیهم  
 احوار حکایت کند مولانا محمد قانی که از سوسنگان حضرت حوائج آید  
 زبانت بهار الدین فلک محمدان خدمت صین از آنکه قدم در آید از ایشان لوازم  
 حاجتی برین ملازمی که از کفایت این عقیق قدم در درون خود حاسن قدم خرق  
 بعد که بهیچم در آن زمان حکیم رسید به بی حاجت خواب خود را در خواب گدوم از او را  
 خود را متعاضد و بی زبانت قرار در خواب و بار ایدم حلال خود است خواب ایدم فرمود  
 که ای محمد شنیده که اکابر گفته اند که لایق زنده به از شیر مرده دین را زنده خواب  
 عبد الله از رخسار برین شد که با وجود بودن علماء و فقرا زنده زبانت اولیای  
 اموات هم نباید زبانت آیه استخانت ناپاچه رسد شیخ احمد که متوجه است  
 از آن بی ضرورت بود که مسافر در چهار نوبت روزی وضو میباید تا کاه با هم  
 مغز خود را در باغ باغ با هم تا حفظ یا بخت یا بکین یا حافظ یا الله بخواند که سگی زیر  
 پا نیم اند استاده شتم تا که استعدایا بر دمان اسما بخواند تا ملاحان برسند و  
 چون با هم را آورند درین ممکنه نرا استخانت از خدا بودند از حضور و اهل آن  
 بخواند بخیر کسلی و احوال و از تمام ارشادات و عادات الهی متصل  
 بعزت علیه السلام فریاد بیدار گشت به حال صین قدر او با الله که از مقام بر  
 عطرانده گفتند و در غرض از ارشادات الهی که در خود مطلب این رساله که بر  
 کرم و مظهر اجالی من که این که خداکان خاص خدا تعالی اند در جمیع حالات  
 خود را در کفایت و زبانت بهیچم تا شرف باطنی بت پرده ذات او تعالی استغفار  
 و سلام و در بی و حصول این رساله بهیچم تا شرف باطنی بت پرده ذات او تعالی استغفار

حال این زن خشن باشد که غفلت از یاد حق را که در دنیا و آخرت است  
محو کند و اگر کسی از اسباب سکوها که بعضی اجتهادات اولیا را در این علم  
مکتب است. ای انا الدرب العاصی و انما العی و سبحانی ما اعظم شأنی منکم شریف  
کوی این زبان حال خاضی خود و نظم مکتب ازین نوع که در این کتاب  
کثر است استغناء دارد و قریح استعانت من اهل العبد و حق فایده  
مستغنی است ایان شدن است و ... به مکتب مکتب است ایان بودن و سبب  
عبد

امام احمد ابو حنیفه ثوری رحمت الله علیه صاحب کتابی است که در کتابت الاولیاء در ذکر ان  
امام می فرماید که نگاه مستثنی را مسئله مشکل می برای خیر این جمل توان فهم  
فرمودی تا از فضل اهل حل گشتی ازین قتل ان امام ظاهر شد که برای حل  
استعانت بکتاب احمد مقرر بود و استعانت با اهل فتور یعنی خود و غیر این امام  
عظیم مقرر است با اهل فتور اعتقاد می شود و خواجه قرأت قرآن را از ذکر خود  
داشته اند که را درین امر تردد داشته در کتاب در مختار به پیوند ... امام می  
رحمه الله علیه پس اعتقاد ایشان در مسئله است و این است که کرده ابی حنیفه  
عظیم تورا المحفوظین خشیته الفتنة بیا کذا فی الفتاوی قاضی خان و ظاهر است  
که در ذکر دیگر از این حکم که خود کی مکتب استعانت شود و اولاد و عیال  
اتفاق بر آنست با ابرو و فتون انفسک داخل کرد و معاذ الله ... امام می  
و بعد از این پس اعتقاد ایشان نیز درین مسئله از اینجا قیاسی توان کرد که مقبول است  
ذکر آنکه رحمه الله الی رحیمین علی العبد و الجار و الطین کذا فی مختصر الخلیل  
الحاکمی ذکر المینه الفقهاء و الحديث احمد و غیره من باهم و ... ملک روح او سلم  
علی بنی صلی الله علیه وسلم قال و ما یسفی لسان بقول رب اضل کفرا و کذا ان تم  
اراد ان یدعو فانه لیسقبل العقیده و یحیل الحجة عن ربه ... امام احمد خلیل  
رحمه الله علیه مکتب کتاب که با سبب الاولیاء و مذکر کثیر یقین می باشد که جوان  
در انفسکی حشیش ادری و پاکتی از خودی استغناء به طایبی و بی خواستی جبر و سبب

[illegible]



و نهی که مقصد مستقره خود می نویسد که من نسیب الی الله عزوجل  
تسبیلا و معبود غازی بطلب الله و احوال حقه حکانه علیه السلام و رکن  
انج از جهت حال درشت و عباد مقدرین و عباد خیر درین سلسله استوار  
عنه و اقامه نمازین زاری که شش کسب و زنده را به عبادین (اولا) بخیر و  
ما یجوز الی الله و عبادین و عبادین مشرکین می نویسد که منم می است  
مشیر و جان پیر ایضون ضما که برتر و بعد و شایسته و انکه بکون نشینا ایم  
بر ... از کثره احوال علما و فضیلتی که استقامت من لای مقید  
فعلی است که فضل مشرکین شایسته تمام دارد چون فعل درشت و انما و حکما  
و ادبیا و علما و درین برجه رباب در سلسله استقامت معلوم شد خلاصه  
اجمالی در خانه کتاب که کنیم تا ناظر این رساله را از ملاحظه این درگاه  
استقامت من اهل القبر الصیریه کامل فی سبک که دو مایه الاستقامت است و عبادین  
باید دانست که خدا نیایی و در لایحه فاحشه که نداشت و در است آن  
در صلوه غصه بر دهن من و حجب کرد اندیشه نماید که اما که غصه و اما که  
استغنین بحرب مضمون هر است حدیث صحیح حضرت است که و انما استقامت  
و استغنین بالله و درین است حدیث حدیث است صحت صحت است از حدیثی که در  
بعد از آنکه یعنی است حدیث بنایت و احادیث دیگر مخصوص با غلبه و است  
و احادیث مخصوصه اینها هم قدر اند اول آنکه فرمود و استغنین بالله و استغنین  
معلوم شد که استقامت بخود و انجالی از حدیث ما زیم ما بعد است استقامت  
زهد ما بعد است استغنین بالله و من استغنین بالله و من استغنین بالله و من استغنین بالله  
میکنند تا خدا و کسی که پیروی تو کند از حدیثان برای لغت و استقامت تو  
در نی دریافت شد که استقامت از حدیث ما زیم ما بعد است و برای جز است  
از احیای قصص انبیا علیهم السلام و صحابه رضی الله عنهم و ادبیا و کبار و عظیم الله و عباد  
و عباد رضوان الله علیهم اجمعین کفایت میکند سرور آنکه استقامت استغنین بالله  
و استغنین بالله در شرح حاضر است از قسم رکوب و یکس و یکا که لا استقامت و استغنین بالله  
و نیوی و غیره متعین شدن و مستقر بودن از انما ما بعد است و استغنین بالله

[illegible]

[illegible]

[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۱

10/20/57

متعجب نشدن کار مجلس نیست تا بمیزر معین انجا که کان کوه خنجر  
 قضا خود علیه السلام الی یارب فیکم الشکین ما اوج شکستم نامن تقصیرا لیهما  
 و غم من الا فکرت باده و عترتی اهل بیی پس معلوم شد که فکرت بجهت تقصیر  
 پیش از بد و فرست کردین غلام علی و دوست خود را عمواله باین راه و بهر حال  
 زود رسیده حالام عادت ایان است که حوائج خواهد که بسوزد و دوازده و یک  
 کوزه و پنجاه خوراک و دوازده خوش خصال خود را تفویض کسی نماید که با کس او را  
 بگوید بعد از من متعلقان بار کا گفت مثل من خواهم نمود و این اطفال و کورگان  
 خود را بهر وصیت نمیکند که شما را تفویض علان اطفال میام اگر ثابت انداختن  
 کردید و بهر که کسی شما که بدید نموده ام و مقرر کرده ام بسیار خواهد رسید و الا زود رسیده  
 من خارج خواهد شد کوم اگر بعد موت و ذوات هم خبر گری این طفلان و دوازده  
 شخص مافرو مشهور میشد و از دوازده دور دور از انتقام ریاست و ما متوجه بها  
 کردن می توانست تفویض نمودن این طفلان و دوازده عیب بعض خواهد بود  
 بر بد بیستی که از ان ن سکن هر سه در مصافت و از آن چو بی زیجا عصبه میشد  
 اگر بعد موت هم امور زندگی مثل تقسیم و ارشاد و احسان کردن و غیره عصبه و مشکل و همه  
 شریک شدن میقتضی میبود خود است پنجاب میر می مثل وقت حیات خود با کفایت  
 میکرد و حاجت تفویض مابعد گری نمی انداد چون انصافه همه شد حال و تحقیقی باید  
 افتاد که کلام الله درین صله استناد من اهل متور به ارشاد میکند و اهل بیت  
 انجانب در باب چه امر مفرجه اما حکم قرآن پس درین متد مساجی امر و ملامت  
 ثابت و کما لست فی اضعف انما تحقیق ساختم و اما اهل بیت پس اطفال چه رسد  
 انحضرات در نمیدرسانن باینه رباب و دم این رساله علی سبیل تحقیق بخیر کردم  
 چنانکه ناظران رساله را با شانت رسیده باشد که گاهی مقرر که غلام اهل بیت بود و با شانت  
 اهل متور اطفال نفور مرد تا میان حضرات که در باره رسولی بخار و بر کوزه درگاه حضرت  
 غفار بودند و بصحبت انجانب و میرکت مصاحبت این عالی جناب ممدت شده بودند  
 و از رفته ملاکب در گذشته چه حرف توان زد چه در یافت معجزان این صحت علمی  
 با شانت اهل متور شدن از ملک قرآن و اهل بیت معجز گری است و از این متد  
 و منها نور علیه سلام نعم الله الیه بود و انصار بی انحضرات و انجانب و انجانب

بودن این سخن است و در استقامت این عمل موقوف است به چه باشد که ملاقات کند  
 نسبت به کاره فلان است حضرت زکریا را و سخن علیه السلام را  
 و نسبت به این موقوفه بر این دو سه فقره است و سادین و دیگر است اول که نسبت  
 کند به ادبانی اندوخته بر مفسر صلا الله علیه و سلم عرض کرد که یا رسول الله خود مشاهده کردی  
 قریب حد ملازمت و پس است این باب را خواست و به که میفرمود و در دو فقره  
 یک از آنها است که از او پس ادبانی از حضرت امیر المؤمنین آمد که پس حضرت نسبت  
 و حضرت جواب اینهمه در حق عرض گفت که انکس انکس یعنی دانای سزاوارست که از  
 مع دن است نسبت است که آن حضرت فرمود و در هر دو فقره عرضی فایده است نسبت نزد  
 می باشد و حضرت عرض کرد انکس انکس در معنی این است که احاطه جان باطن را از  
 با بر این آفتاب انوار آمدن و چنانکه در حضرت عرض بیان کرده است و در کتب این  
 مثل اصولی علی بن ابی طالب و در کتب باشد لایزال که صاحب این کتاب نسبت به  
 خود به باشد و حضرت امام زین العابدین فرموده اند از این کتاب که از این کتاب  
 ضعیف بود و نسبت به این کتاب است که در مفسر صلا الله علیه و سلم فرموده است و این کتاب  
 قریب است نسبت به مفسر صلا الله علیه و سلم و در مفسر صلا الله علیه و سلم  
 اند که مفسر و قریب این باب است که یا رسول الله اننا ضعیف و در جواب است  
 پس دید که این کتاب لایزال است و در آن ضعیفی در جواب خود و ضعیفی  
 دینی مانده چون بعد از این و به این ضعیف است و این است جواب آنکه گویم  
 که این کتاب و این سوال اگر جایز باشد و این فایده هم در این مرتبه باشد و آنکه  
 که نسبت به این مرتبه ضعیف است و این عمل موقوفه است و در مفسر صلا الله علیه و سلم  
 خود نیز این کتاب در مفسر صلا الله علیه و سلم است که این کتاب سوال را باطل است و این کتاب  
 و اگر این کتاب خود را از قریب این کتاب مفسر صلا الله علیه و سلم است این کتاب ضعیف است  
 فرموده مفسر صلا الله علیه و سلم که این کتاب را یک مجموع است خود مفسر صلا الله علیه و سلم است که  
 ملازم این کتاب است و در مفسر صلا الله علیه و سلم است و در مفسر صلا الله علیه و سلم است  
 که این کتاب خود را در مفسر صلا الله علیه و سلم است و در مفسر صلا الله علیه و سلم است  
 نسبت به این کتاب است و در مفسر صلا الله علیه و سلم است و در مفسر صلا الله علیه و سلم است



[illegible]

صفت نه کمال ارباب معارفه و کمال پروردگار و رفیع و جلاله ای محبت او و  
و کبریه کمال را نیز بدین باب جامع خلاصه می نمایند و میگویند: زمان در زمان است  
نه بخیرین پیش بر خود و نه بر کسان با عقل و عقل نه با داد و مرکب معاشرت نه در مقام  
همین حرکت ایمان مودتی این زمان ممکن است و پس حالا دعا بصدقه تصرف و مژده ای از  
جواب حضرت باری نیست که خداوندی ازین رساله خواهد معصود و موات و ناظران  
و بر تحفه عطا فرماید و اگر حاجی خداوند و نخبه و نور و کس علمی و خلقی بکافی در حق خود  
و بجهت این خود ازین مرکب الزوم واقع شده بپند بدین کتاب خود بخشد و در دنیا  
و آخرت در این مقام کند دنیا اطفال و لا خزانة الدین سبقوا بالانسان و لا یحیل  
فی ملوئها عند الدین انما انما انک ربحیم و اخذوا نایا الی الی ملوئهم الی الی  
نعم الملوی و نعم النصیر نایم

کتابخانه ملی ایران  
موزه ملی ایران  
موزه ملی ایران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الملك العزيز العلام والاعلى على رسول محمد خير الانام وعلى الرضا واصحابه الذين  
يسعهم جميعهم والاسلام اما بعد فتبين في هذا الموضع ان الله تعالى قد افاض على محمد  
از احباب الامم كرم ودر ملك اسلام راسخ الاقدام انما بين تعذيبه به امر اسرار  
استعد او سبيل بران اور نه كذا في بعضي از علماء و از اخلافة با احباب امام و در  
قديم وضع دعوات سعي يا بعضي الغائب مريسانه عقده خود را مفصل يا سارتم  
او اجماله هر دى است رافع سنت اما بدكم بعضي تسننت نبى مختار با هيات  
دوست دارند و ارتكابت عت را بموجب طيه منقر ما صلى الله عليه وسلم الى ارتكابت  
نه انكارند من در بدست بر حسن قدر اتفاق نه برود و مخالفت بدعتى كه بموجب  
در در خط نفوذ ترك بصيرت كير اس است را مى اندازد مى و دارم و ان استعانت  
اهل قوت يا بنظر حق كه بصورت ررگان رفته يا مكاني ديا ما يرواج انها متوجه هلو  
كه اين جانب را خود و در افراسيا يا سفارش من از خداي عزوجل فرموده حاجتم  
را برآورده مديد و فقير را از حتر اين رساله بجز اظهار علمه الحى عرضي و غير غيب  
فنا الدقائق بمنتهج بودن استعانت مذكوره الصدر و غير بودن ان خودي از  
افراد شرك هم از زوي و دلائل عقل و نقل كالشمس في اصف النهار رسلان النهار  
مانم و اين مختصر را بعد از خوسم ساقن بعبارة الواقع و غيب بخودن بطن عظمه

[illegible]

۱۳۱



فکر منین و نزدیک با خیال محالین است و سخن گفتن حضرت موسی علیه السلام از او  
و نزدیک که با خودی و غیره کلام از او اخذ است و علم از سکر و وارستگی و از  
خود و خیال بود و صبح به از خود و صبح عبودان در بیان رغن و ناسه و غیره  
چنین است و بعد از خیال احوال و کرامات است که ما را در صحت آن سخن نیست اگر  
کسی از صحت یا فساد آن را بداند این هم کرامات الطیر است و در متیان رسی  
چون آنکه اگر موی را مثل خنجر بدارم بطریقه که با خیال منی در دست خاتم خود خوا  
و در علم حوائج برینا و خوشی که ما را در حشرات یا رویا و در موی که لا اله الا الله  
است حتی مندر بعضی بدار مثل آن که خانه آمده با وجود بعضی خنجر بودی و  
کلام کند بحال از اهل عقل او با اهل ایمان و در بیان خود از قدرت اما در کار  
بسیاری از صفات خود را در خود نشان از خود خواهد گفت که ما وجود نیست که  
عقل را با هم در دست آید سخن گفتن عالی است و گفتن و اگر کسی گوید که قتل  
بر روی آن نام و ولایت به برادرش رسانید خوشم که بدار این را و دیگر است  
بند از این نام و مانند کانی اینجا هم قطع العالین اند و عقل سلیم هیچ مایل ندارد  
که در عرض حاجت از کسی که از جهان آج سخن بداند بدارد که ما مایل به آج  
در ترغیب مردی خود نشان بداند و عقل و فاس در نفس است و  
انبا عظیم السلام از دهن فوقه محال عقل را به زبان خود و نماز بسیار و مادر  
مقصود از این و در تفاسیر قرآن مجید در حان رسی بعضی خودم و مکتب بودن  
از انبا عظیم السلام با کثرت صورت نظیرم رسید و بعد از انبا عظیم السلام و زاده  
بدره اند خصوصاً آن اصحاب که در حق آنها انبا عظیم السلام حواریا و در دنیا  
و خلقا با فرموده بدار و نوارت در خول حجت و طبیعت و انباده بدار  
از حجت آنها تفصیل شده بدار و در حجت خود او نشان را مایل و نموده بدار  
ان ضابطه بلکه جمیع آنها اصلاً و مستحسان است این مقبول سخن در آن مورد که  
در حضرت عقل نیز متقا خواهد است که مردی با قتل کند و حکما بطنه بدار  
خود را در نزد و در نزد پس عقل در عقل حرم نکند مابیکه با خیال و ارشاد



[illegible]

[illegible]

ببین چیست که بهمان صفت است معلوم و خاص و عام که اگر چه  
علم غیب است و علم این جهان با و مری و از و عقل و عاقل و جاهل است  
با حق که به غیب خود را بر علم بران از انتخاب صحیح و سترک باز دارد  
و به همان اهل یقین با عاقل است و بهر آنها همان صفت معلومه قابل از دیگر  
اکثری یا از آنها نمی دانی خود شنیده با حقا و سماعت و بصیرت و محبت اهل حق  
چنان می بیند و عرض حاجات خود می ناید و بیم اعتقاد دارند که در حق  
و احوال و ان کس از آن بیاورد و بهر مشارق و معارب غیب اهل بر کرا  
معلومه باشد و این اهل کوفه ندای همه شنیده یا حال هیچ قابلیت خود را  
و علم ندانند آنها آورده با هر ام و نور از هر یک برداشته باشد و بعضی از آنها  
بصیرت صاحبان رفته برای آوردن حقایق خود شروع و خروج می نمایند و علم خود  
بسیار بسته می کنند و عقیده آنها پس می باشد که این مال هر دو را ندارند  
مجبور او تعالی عرض خواهند کرد و خدا تعالی از بهر این موضوعات ایشان را بر  
دست گویند از این نزد او تعالی غایب می باشد این خبر تو بین این عقیده خود  
شان در ذات بر ما نیست که با این نزد او تعالی خدا تعالی است و نسبت دادن  
نبوی است زیرا که نسبت عبارت الا موتیه دعا و الا موتیه است و در میان دعا  
موت و الا موت و از عبارت نام عند دعای من ایست بر سر است و عقل را عاقل تعالی  
می کند مانند در بر پسترس ایست که در ذات و صفیات او در بدی می گوید که  
و هر که دیگر را در صفیات او می ناید او تعالی اعفا و کند شکر است و لونی می بیند  
را را از سخوات و حواری عادات بختی نیست زیرا که بخت در بر نیاید و عادات  
نیست در غیره و در حال اسمی که در بند برای ملاقات نه از خود و نه است  
از طایفه بجهت هر دو چون از طایفه اندکی راه نیست پس راه را دید از صفات خود  
بدور از کس زید از صفیه این دوراه که ازین یک راه شوق شده اند و مقرر باشند  
باین فکر که ازین دور و کدام راه اختیار نماید خود در مقدمات این خیال باشد از





خیانتی از خیانتها و باغ این پروردگار و درخت را چنانچه در خارج یکی از درختان  
 نباشد و میوه آنست که نهالی دیگر را نیز به بلوی این باغ دهد که در پروردگار علی بن  
 وکیل خود هم فلاح است و مانند آن چو اصل از من نظر خود و نه است در من باغ در او  
 از من باغبان بگوید که بخت این درخت را با خسته لخت را این دو جهت از یک شتر  
 است در خلاوت جنس و خانی است و از باغ فلان باغ است آورده که یکی از این  
 خیانتان غرض دارد و دیگر را نیز میگویم که فصل پس درخت بنیام گفت بنابر  
 جنس مکن که در زمین این همان صلی است که بخش بعد خودی بوسیله زمین  
 افتاد و خود که بنیام را با باید که این درخت در فلان جویا که در میان سرسبز  
 بخت این خسته باغی نیز در فصل بنابر بقدر محوم شرات آن بخت میور که در  
 درختان را درخت میورند و در سرسبز شدن معبد نه گفت بخت این همان که درخت  
 نه در تو دما تر ماری از فصل این باغبان درخت در فصل جویا خیانت  
 درخت باغی را در خیانتان که در برای امتحان قول باغبان دیگر بختان نشاند  
 بعد است در هر روز آب بهی و سیرابی و فصل سرور خیانتان میور است و در فصل  
 نو بار را چنانکه باید که در پیش میافت و بخت سیرابی جویا سیراب شده دیدیم  
 و چون در فصل بنابر خرات الارض را بی خوردن آب این درخت محوم آورد  
 باغبان مثل باغبان دیگر که اجلاس این درخت را قرب جویا در نهاده بود و رفقه  
 حالش میان ردیف که برای بخت این باغی نهاده اند ما را بر این درخت بخت  
 در هر فصل مجاز پس کارکن که از تا شیر و گوش هیچ سزات الارض که در آب اندر خسته  
 که به استند باغبان نهاده و کار کرد که در لغت از این وقت بخود ماند بخت  
 در نهاده درخت سر فلک کشیدند و کل کردند و قرب بود که در اندناگاه درخت  
 نشاند باغبان از باغ است بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 این درخت را در جویای خراب را در چشمی نیز نهاده و در هر روز که در

او گفت که و یا این است که در این درخت بیخه بزرگ باشد است و مانند که تا کنون  
 بر پیش رزده شدن رفت و خشک شدن آغاز کار باغبان از چنانچه این  
 حال از غایتش خود را فرموده و به پیش عیان باغبان رفت و قصد استوار گفت  
 باغبان به پیش مدین باغ آمده درخت تن نه چنانچه در چوبه گفت که عماره  
 نرسیده شدن چنانچه که پیش درین زمین نه نشست و سستی از یک گوش برود  
 درین سخن بود که سطر ای از تو با و عاصف در آمد و درخت را از صدمه آن روزین  
 بخت و حزن و مانده کرده بود درخت دیگر گفتان بر سبزه و بهینه مانند و مارا در  
 پس زمین خاکی را اصل دارد و با ما به انگاست و درخت را اصل اهل دنیا و  
 در کش را اصل حال پیش ما به بدست معزین برای عاصف را مانند دارد و در کش  
 رستور ما به نمود و مسکن بودن اهل دنیا با کشی که عمارت های بهجات آن حکم نمود  
 نقل مکتبه ای انداخت که از خشک و آب لی نریزه و غره کرده بود و وقت صدمه  
 عاصف بر زلف خایه قیاس مایه بود و باغبان آن نده درخت خاکی  
 مثل خور از بهجات مجرّمه مایه داشت و استیاج مایه کرد و زمین درخت نه بود و حاصل  
 جو یا را اصل او خد قیاس کند که ممکنان خود را از جمع نبات محفوظ مینماید  
 حشرات الارض خورنده بر کش را مثل کنایان در مانند و قریه را اصل رود و  
 دانه میزدند که به نبات سدن هیچ گاه در خورنده لعاش باقی میماند و میگرد  
 اندر خست و کمال مانند زمین بدان حال در کار و بار دور کشی و در زمین بود  
 عاصف و امین بود و کش مثل نبات از عذاب و دخول سبک مایه میزد  
 باغبان دیگر را اصل آمد بهجات اند و مجوز مایه گفت که او قلی باشد  
 آن از شد و بهینه بخارند و استیاج کنند و عقل را حکم میزدند که به قوم بودند  
 که از حکم میکنند و مجبور بودند که ام از میفرماید و مستغنیان اهل معر را به در مانند  
 از غایت خود و اعتبار از مردم این را به قوم از غایت با و کتابت خود را و به  
 کمال بجای علی اهل الذراجه و الاصله

و در این کتاب  
 در این کتاب

[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]

این سخن در آن لوحه است که اولید از لایحه خود در حق فیض الهی و کلام حق  
 صحت خطی ملایک شده و از ایشان توقع استقامت نه در نه خود را  
 جبل و لایق بر روی خود و این است که حضرت علی رضی الله عنہ فی عہد ک  
 باب بدریسم و طبع اب و لایق است و بعد از جمیع ادب و ادب است  
 یعنی الی خوا ان کون ملک عبد و کفی لی شرفا ان کون فیما ابیہم الی و بعد  
 الشاکا لادرت تا حضرت عبد اکا اردت پس انتخاب بر سعادت از عالی فرمود  
 و سابق شرف پس این در اند که استقامت اهل سعادت است و چون اله است و  
 ظلم است که در حق خدا تعالی را که استقامت که علی رضی الله عنہ سعادت این فرمود  
 و در بویست ان شرف خود معهود و لایق است پس از باران بر روی علی رضی الله عنہ  
 نه دست خود را ملائک است ساد اله معنا و معر ما علم و طما از این عبادت که  
 علام ادا استقامت تا معصوم است چون انتخاب از زبان اعلی بیان خود به استقامت  
 خدا بطرز شرف و خوا تا که میفرماید ما نراهم که استقامت خدا ما و همه تا که میفرماید  
 الخاج در ام معصیان میفرماید که دارد که ادا که استقامت کورانه استقامت اهل سعادت  
 طاعت شده در در طرز که طوطی میفرماید چون درین فایده در عقیقه و در حق  
 در باب استقامت اهل سعادت لطیف از اخبار و یاد بیان شده حال استقامت که کفایت  
 در مقام این امر استقامت در بابت اهل سعادت را ترک عقیقه و رفیع علی از همه  
 حکیمان طاهر و اسکار سازم که احدی را از فرق اهل استقامت را از بزرگی  
 او به از الله استقامت محال مگر اگر باقی ماند هر یکی از او استقامت استقامت خود  
 زبانه رفیع در در طرز طوطی میفرماید و حق خود را ندیده انکار و کفایت  
 و اسم از کتاب غنیه الطالبین بایستید فی باب دخول المنزل و الکثرت من الخصال  
 و الراعدة فی فصل یسبک لیس غصب قال بعدد سطر و کبره استقامت استقامت فی  
 کتاب لمر و سخنان ان تعول علیه رب عزمه لا یستمر و الی الله و الحاکم  
 در در سعادت یک میفرماید علی محمد و انزل علیه و در حق استقامت

[illegible]



[illegible]



١٥

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



کتابن اسم علی بن ابی طالب و غیره شایسته است تا در این باب برای مسلمانی  
مشغول باشند یا هر آنکه خواهد و اما نقل می شود در حدیث و از دست کتب معتبره  
بوقت دخول در مسجد السلام علیک یا رسول الله و غیره یک در صلوات  
در آنجا و تشهد بخواند که السلام علیک ایها النبی و رحمت الله و بركاته  
و این است و در بعضی است و الا للهم انک دوان و احد قول ساکنین مساجد  
و عمارت است استعجال معاد حدیث مذکور در سمع و بوقت در آمدن مسجد خوان  
شده است حدیث بسند و در صفت احاطه سماع اخبار شریکی تا و نقلی  
در بعضی است قطع نظر از این هم کلام با در استعانت است بطریق که در حدیث  
مذکور شده این حدیث ازین حدیث مناسبی ندارد و در انقیاد خط که ای محمد  
من همراه تو متوجه می شود حضور خود و کا خود برای دفع اینی و ای خدا  
کردن محمد صلی الله علیه و سلم را درین حالت من هیچ محدودی ندارد و سوال  
و دفع ضرورت از حدیث حدیث است حتی که خط است مفادش هم از حدیث  
نه از حدیث مسلم و بعضی مطرب است و نیز حدیث مشروح را نقل کند و گوید که حدیث  
موسی علی بن ابی حمزه علیه السلام مشهور خود در باب کفایت نماز عات محمد صلی  
موزد از نماز خس منی این جهان را تا تا خودی است که کلام با درین است  
که از اهل بزرگ خود استعانت کنیم و اگر احدی از اهل حضور در باب یا بطریق دیگر  
اعانت ما کند معافانه ندارد زیرا که این اعانت در صفت اعانت حدیث ما را  
واجب است که از اهل حضور که از ما متقطع العلایق اند استعانت کنیم و این است  
علا و الا علی از حدیث موسی علیه السلام ملاقات نمودند و التی اخفرت را از حدیث  
علاقه بهم رسید و با وجود استعانت خود استعانت نفی و در حدیث  
و نیز که تشهد است من یعمل من فیه کعبه و ما از اهل بزرگ استی است و حدیث  
که در حدیث و غیره برای اثبات مدعی خود می گویند و انکارند و نفی می  
اندر حدیث است و در حدیث نقل کنند که در حدیث که اهل مدینه برای استواری  
باز آن نزد عایشه صدیق رضی الله عنهما است و اینانی علاج دارند که در حدیث

عليه

در این کتاب که در علم سوره اخذ نموده طلب باران باشد و چنانکه از این  
 حرفه باران و حوائش آنکه معجزه این معجزه علی بن ابی طالب است که در این  
 در کتب معتبره و غیره می باشد اگر کسی را عارضه ریحی باشد یا بطنش سوزد  
 که شام بخورد و برای سینه و غده که با رسول الله از خدا بخواند سوره فوره  
 بخواند در آن سوره های سخن بود و بعضی نویسندگان نقل کنند که مردم را این کتاب را  
 امام اعظم رحمه الله در یکی طلب حاجات خود تا آخر از طریق امام در دست ایشان  
 قال انی استیک بقبره ای حقیقه انی الی قبره فادع من لی حاجه فله حاجه  
 و نیات الله تعالی من و بعضی سر مجاز و بر قول عبدالحی محدث دهری رحمه  
 نقل کنند که شیخ مرحوم در ترجمه مکتوبه صفویه امام شافعی فرموده است که برای حاجات  
 و حاجات امام زین العابدین سلام بر او و هر چه بخواهد از او بخواهد  
 استند و ما طلبه در بیان بعضی از اینها که باحصل این روایات است  
 که قبور این بزرگواران را حضرت امام شافعی رحمه الله مکمل اجابت حاجات  
 هزاران اموات برای طلب دعا از خدا بر حوائج می آورد و همچنین گاهی خود  
 با حاجاتی انکار محبت از دنیا بگویند فتمنی در میان بی باید بود که از طرق اصحاب  
 مصطفی علیه السلام یا بچنان توجهات و تکیه دست انداز می شود و از مصیبت پاک  
 تسبیل نجات نیافته مصداق مثل مشهور بوده اند که الهی بخلق بخشش  
 و ذکر آنکه چون کذب بقبرزات دعا مستجاب می شود  
 و در آن بر حاشیه از توجهات دیگر در آورده و توری دیگر تر است و این  
 در ای الیاء بر از هم خاطر خود را می نوید و اند دان این است که قبور  
 که غیر اصلی الله علیه سلم با ایشان شفع است و معنی شفاعت این است که قبور  
 در حضور معارف با فرموده و گفته کسی با فراموشی و انکسارت در آن است  
 خود فراموش است عن انشانی انی حلی الله علیه و سلم قال شفاعتی برای آنکه  
 من انی و الصالحین فی الکبریت الی اوتیت الشفاعت و در آن صعبه  
 قبول است پس معلوم شد که انکسارت بی اکل مآدودن شفاعت است که از

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

10

[illegible]





[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

